



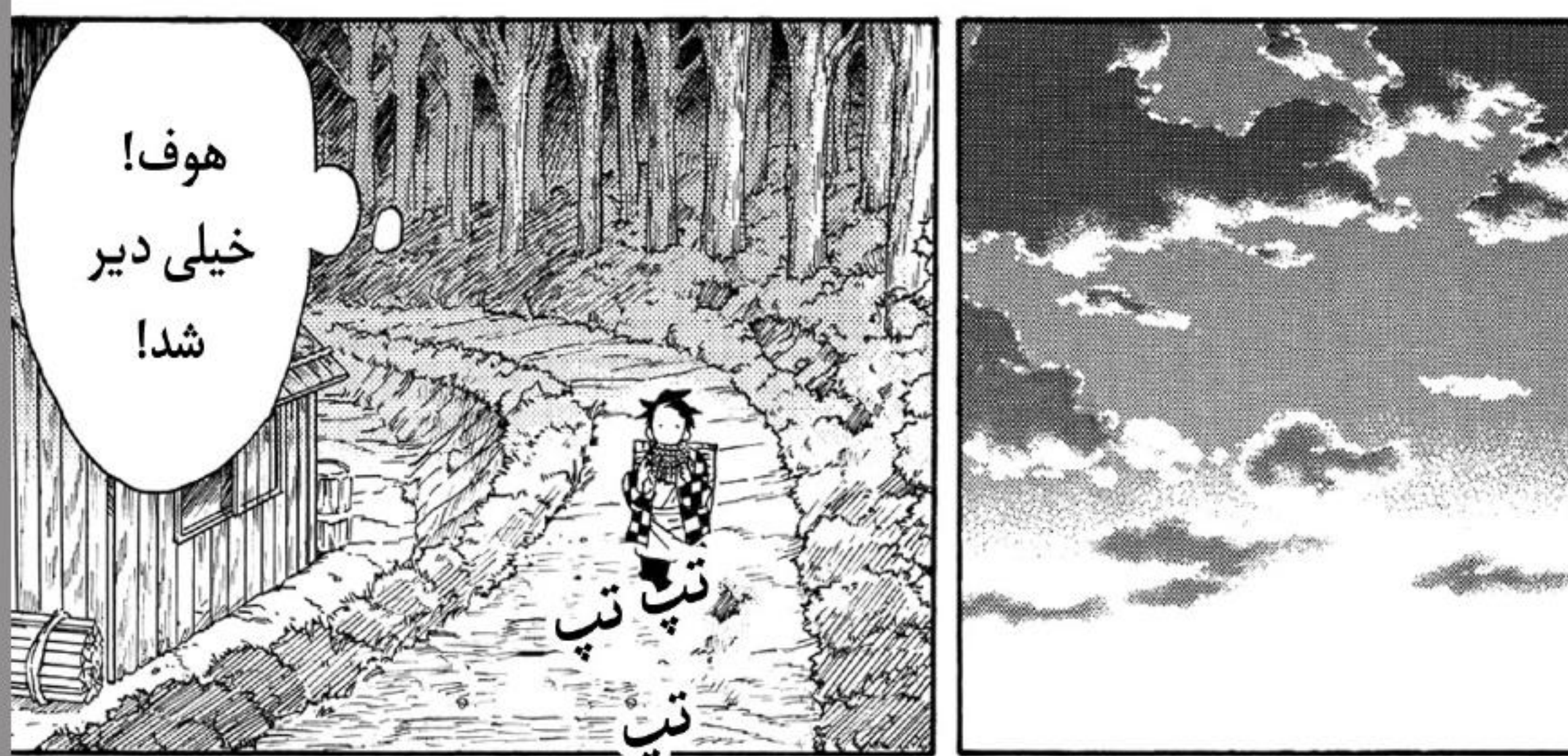






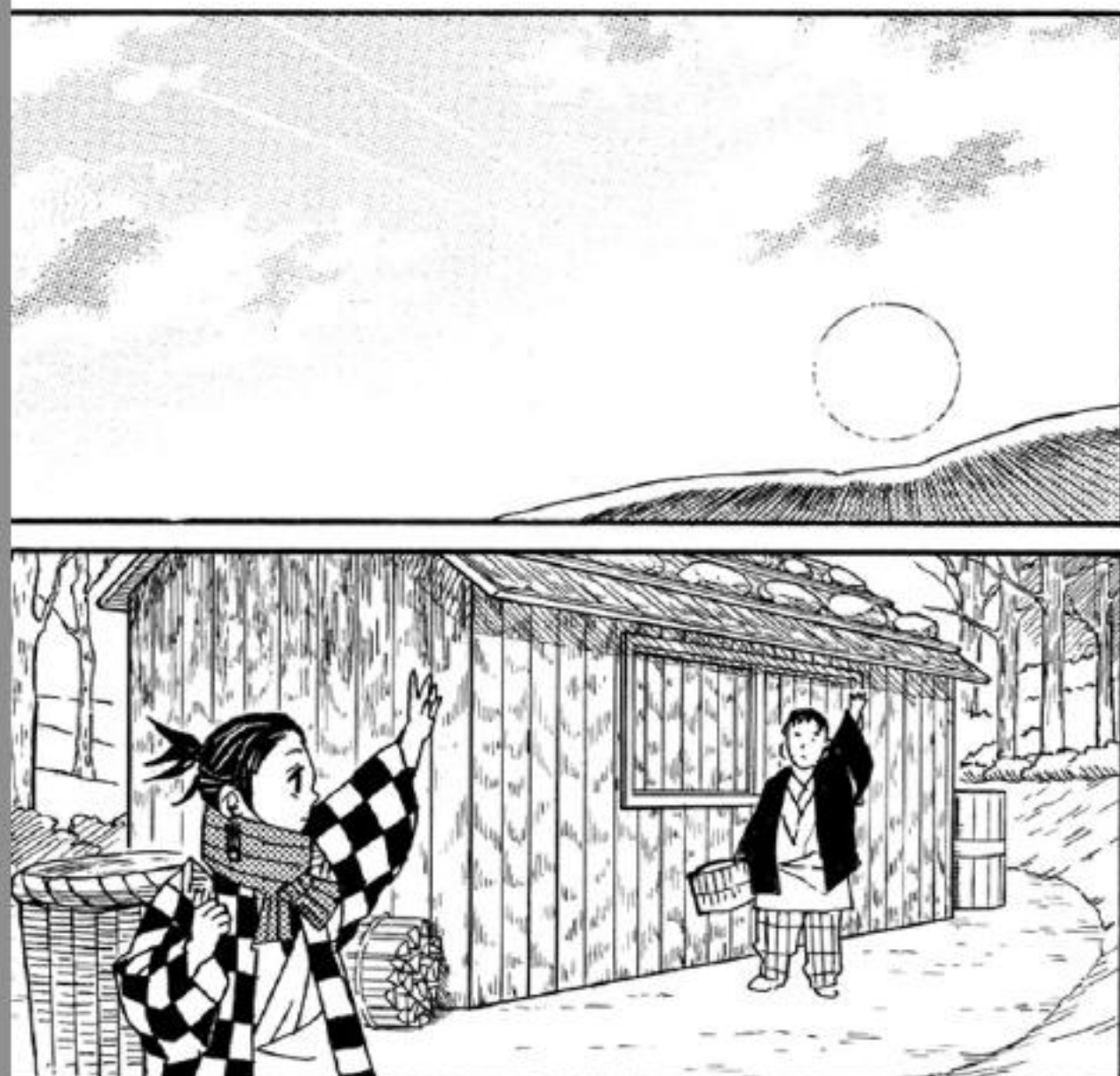












مامان بزرگم قبل
از مرگش همین
داستانا رو برام
تعریف می‌کرد...

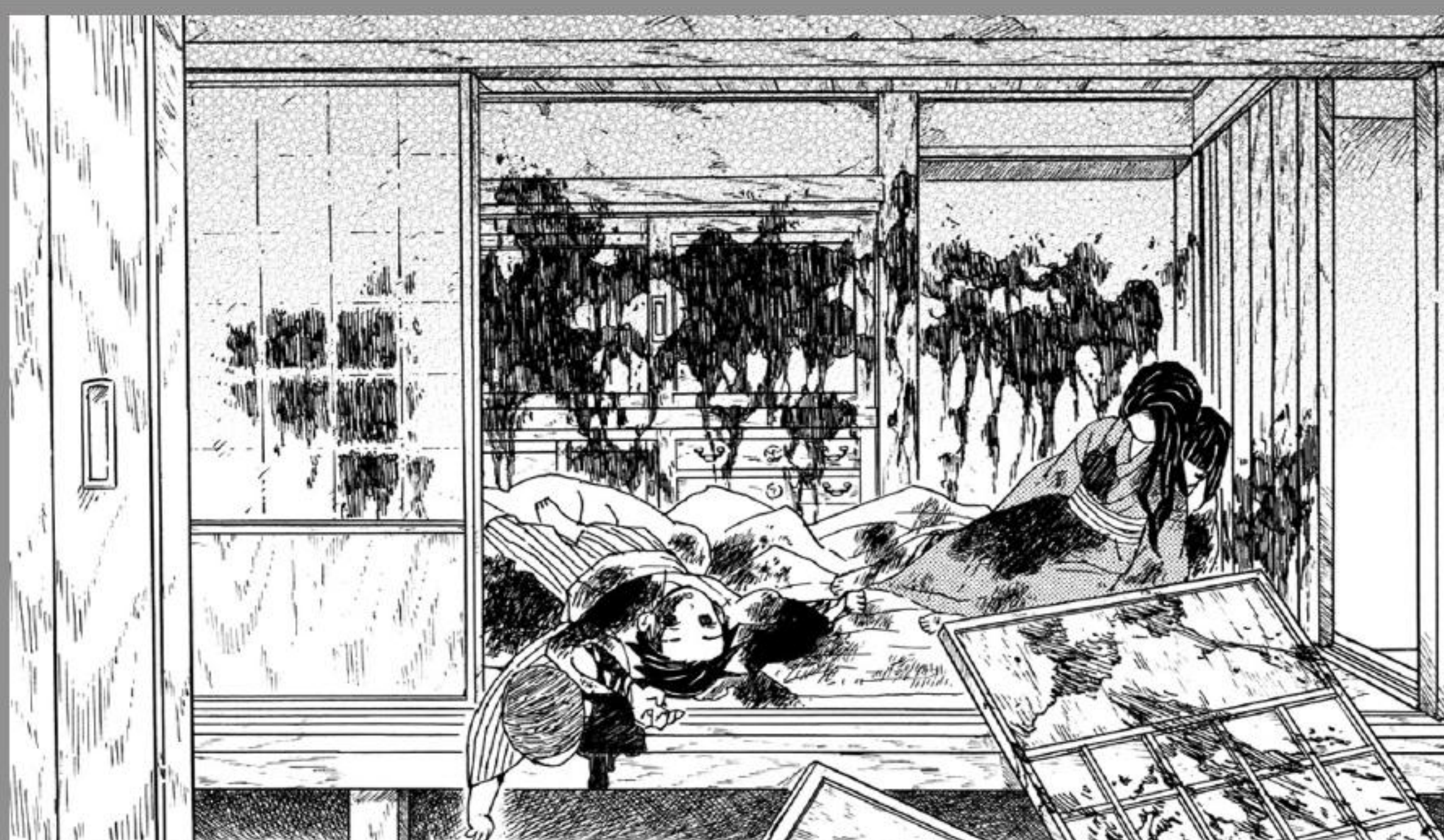


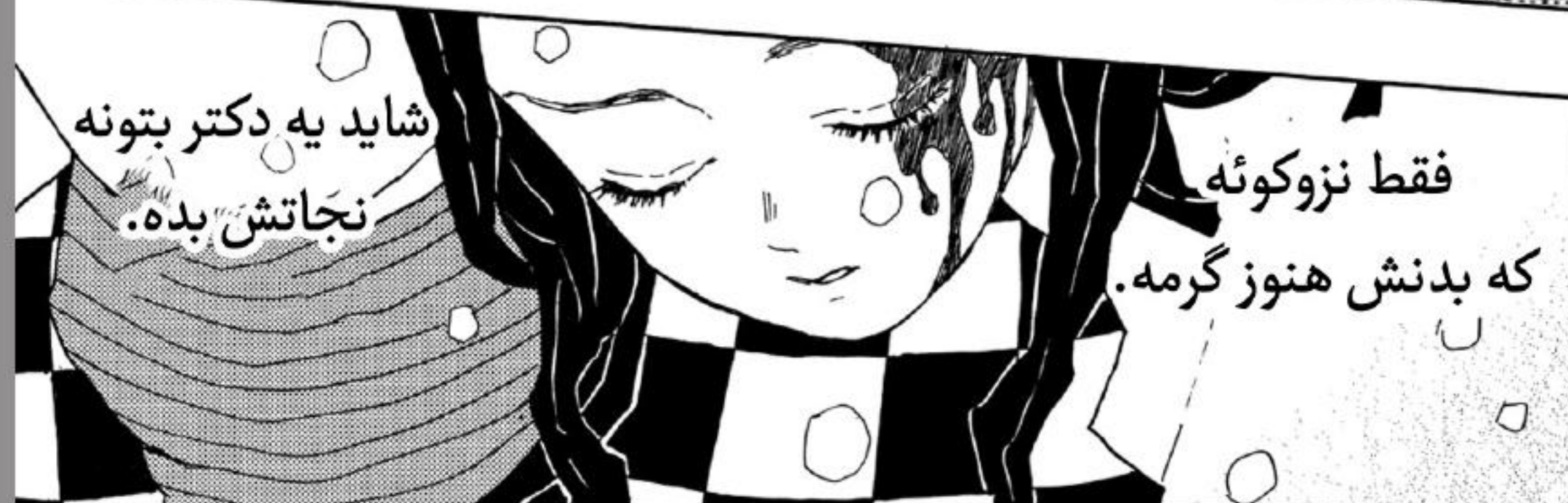
رد بوی
خون توی
هوا حس
می‌شه.

وقتی جایی
خوشی تموم
می‌شه،
همیشه...









شاید یه دکتر بتونه
نجاتش بده.

فقط نزو کوئه
که بدنش هنوز گرمه.



یه خرس
گرسنه که
هنوز به خواب
زمستونی نرفته؟

چه طور این
اتفاق افتاده؟
خرس حمله کرده؟





